

حجاب در قرآن

دکتر سید جعفر شهیدی

واژه حجاب هفت بار در قرآن کریم آمده است و معنای کلمه در این هفت مورد، چیزی است که از هر جهت مانع دیده شدن چیز دیگر شود.

مانع مادی

چنان که در این آیه «فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حَبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» (ص/۳۲) ۱ که ابن اثیر گوید: مقصود از حجاب، افق است. ۲ و بعضی مفسران گویند: مقصود پنهان شدن آفتاب است.

و نیز در این آیه: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم/۱۷) ۳ که گفته اند مقصود از حجاب، دیوار است. ۴

و نیز در این آیه که درباره زنان رسول خدا(ص) است: «وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» (احزاب/۵۳) ۵ که مقصود پوششی است مانع از دیده شدن آنان چون پرده. و می توان حجاب را در این آیه نیز چیزی محسوس گرفت که مانع دیدن شود: «وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ» ۶ اعراف/۴۶

مانع معنوی

چنان که در این آیه: «وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» (شوری/۵۱) ۷ که چون دیدن باری تعالی با دیده حسی ممکن نیست، مجازاً از آن به مکالمه از پشت پرده تعبیر شده است.

و یا این آیه: «وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» (فصلت/۵) که گفته اند مقصود خلاف کافران با پیامبر(ص) است و یا مخالفت با او در دین.

و یا در این آیه: «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» (اسراء/۴۵) ۸ که مقصود از حجاب، درنیافتن کافران است معنای قرآن را.

چنان که می بینیم، در این آیه ها حجاب به معنای پرده یا چیزی است که مانع دیدن شود. اما آن حکم شرعی که منظور ماست، ضمن آیه هایی دیگر و با تعبیری جز کلمه حجاب آمده است؛ تعبیری نهایت بلیغ. زیرا چنان که نوشتیم، حجاب مانع دیدن است. آیه ۵۳ سوره احزاب که مسلمانان را می فرماید: «اگر چیزی از زنان پیغمبر(ص) خواستید، از آن سوی پرده بخواهید»، دستوری است که زنان پیغمبر را نبینند و آنان از هر جهت از دیده پوشیده مانند، چنان که جسمشان هم دیده نشود، در صورتی که از حجاب برای زنان مقصود آن نیست که قطر جسم آنان نیز پوشیده ماند. بدین جهت دستور پوشش زن را در دیگر آیه ها چنین می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ»

احزاب/۵۹

ای پیغمبر به زنان و دخترانت و زنان مؤمنان بگو تا جلبابهای خود را نزدیک آرند.
و نیز این آیه:

«ولایبیدین زینتهنّ إلاّ ما ظهر منها و لیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ» نور/۳۱
و آشکار مکنند زینت خود را جز آنچه پدید است از آن، و بزنند خمارهای خود را بر جیبهای
خویش.

اکنون باید معنای واژه هایی چند که در این دو آیه شریفه آمده است و کاربرد آن واژه ها را در
زبان عرب و در عرف مسلمانان عصر رسول خدا(ص) روشن کرد، تا آنچه مقصود ماست(حجاب در
قرآن) آشکار گردد.

جلباب

لغویان چنان که خواهم نوشت، این کلمه را درست شناسانده اند؛ واژه جلباب، جلابیب و تجلبب.
«جلباب پوشیدن» چندبار در خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار علی علیه السلام آمده است:
«خطبه های ۴، ۶۶، ۸۷، ۱۵۳، ۱۸۳ و نامه های ۱۰، ۱۹، ۶۵ و کلمه قصار ۱۱۲، که در همه موارد
جلباب مشبّه به چیزی است.

اما در حدیث نبوی، یکی حدیث عایشه است:

«و کان رأی (صفوان) قبل الحجاب، فاستیقظتُ باسترجاعه حین عرفنی، فخرمتُ وجهی بجلبابی.»
و دیگر در سنن دارمی، باب مناسک:

«سدلت إحدانا جلبابها من رأسها علی وجهها.»

اکنون باید دید جلباب چیست و چگونه پوششی است؟ لغویان قدیم عرب، چنان که عادت آنان
بوده است، کلمه را دقیق شناسانده اند. جویری نویسد: «جلباب ملحفه است» زنی از هذیل در سوک
کشته ای گفته است: «کرکسها با اطمینان خاطر به سوی او می رفتند، همچون دوشیزگان جلباب
پوشیده»^۹ و در تعریف ملحفه، که جلباب را بدان شناسانده است، نویسند: ملحفه یکی ملاحف است.
ابن منظور نویسد:

«جلباب قمیص بود، جامه ای است فراخ تر از خمار، کوتاه تر از رداء، که زن بدان سر و سینه
خود را پوشاند. و گفته اند، جامه ای است فراخ، کوتاه تر از ملحفه.»

و ابن اثیر نویسد:

«جلباب «آزار» و «رداء» است. و گفته اند ملحفه است و آن چون مقنعه است که زن بدان سر و
پشت و سینه خود را می پوشاند، و جمع آن جلابیب بود.»^{۱۰}

وفیومی از نوشته ابن فارس آرد:

«جلباب چیزی است که بدان خود را بیوشانند، جامه و جز آن.»^{۱۱}

اما نوشته ابن فارس چنین است:

«ابوعمر و گوید «جلبه» ابری است همانند کوه و «جلب» نیز چنین است و سروده اند:

و لستُ بجلبٍ جلبٍ ریحٍ و قِرَّةٍ و لابصفا صلدٍ عن الخیر معزل ۱۲

و اشتقاق جلباب از این کلمه است و جلباب، پیراهن بود و جمع آن جلابیب است و سروده اند
(سپس بیتی را که از دیوان هذلیین آورده شد، نقل کرده است.) (معجم مقاییس اللغه)

کوشش فرهنگ نویسان عربی در پیوند کلمه «جلباب» با ریشه جلب (=بر پوشاننده) ۱۳ درست به نظر نمی رسد، و ظاهراً نوشته جفری صحیح تر باشد که اصل کلمه حبشی است به معنی روپوش، ۱۴ و نیز آنچه دزی نوشته است:

«چادر بزرگی که در شرق، زنان هنگام بیرون شدن از خانه سرتاپای خود را در آن می پوشانند.» ۱۵

اما از استعمال این واژه در گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام نکته های دیگر را توان یافت. نخست به مورد استعمال آن در سخنان آن حضرت بنگریم. چنان که اشارت شد، مفرد و جمع و فعل ساخته از این کلمه نه مورد در سخنان امام(ع) آمده است:

جلباب در روایات

۱. «مازلت أنتظر بكم عواقب الغدر، حتى سترني عنكم جلباب الدين.» ۱۶
 ۲. «فالبس لهم جلباباً من اللين.» ۱۷
 ۳. «من أحبنا أهل البيت فليستعد للفقر جلباباً.» ۱۸
 ۴. «حتى إذا كشف لهم عن جزاء معصيتهم و استخرجهم من جلباب غفلتهم.» ۱۹
 ۵. «ولا استطاعت جلباب سواد الحنادس أن تود ما شاع في السموات من تلالؤ نور القمر.» ۲۰
 ۶. «و كيف أنت صانع إذا انكشفت عنك جلباب ما أنت فيه.» ۲۱
 ۷. «فإن الفتنة طالماً أغدفت جلبابيهها.» ۲۲
 ۸. «معاشر المسلمين إستشعروا الخشية و تجلببوا السكينة.» ۲۳
 ۹. «إن من أحبّ العباد إليه عبداً أعانه الله على نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف.» ۲۴
- هرچند در همه این نه مورد، جلباب و جلباب پوشیدن به مجاز به کار رفته است، اما از استعمال آن نکات زیر را می توان به دست آورد:

۱. جلباب، پوششی است که روی همه پوششها به بر می کنند، چه در دو مورد مقابل شعار آمده که لباس زیرین است و از آن جهت شعارش گویند که موی بدن را مس کند. ۲۵
 ۲. جلباب سراسر تن را می پوشاند، چنان که از فقره ۱ و ۵ آشکار است.
 ۳. جلباب لباس، چون مقنعه و خمار پوششی خاص زنان نیست، بلکه تقریباً مرادف روپوش یا لباس کار است که سراسر بدن را از گردن به پایین می گیرد و بانوان و مردان به هنگام کار آن را می پوشند. زیرا در فقره های ۱ و ۲ ، ۴ ، ۶ ، ۸ مخاطب و یا آن که از آنان خبر می دهد مردان اند، و بدیهی است که اگر جلباب، پوشش زنان به تنهایی بود، در مورد مردان به کار نمی رفت؛ چه معلوم است که به مرد مثلاً نمی توان گفت چادر تقوا را بر سر خود بیفکند.
- اکنون ببینیم تفسیرنویسان در این باره چه گفته اند:

شیخ طوسی از ابن عباس و مجاهد آورد:

جلباب، خمار زن است، و آن مقنعه ای است که پیشانی و سر خود را بدان پوشد گاهی که برای کاری از خانه برون آید. و از گفته حسن نویسد: جلباب، ملحفه هاست که زن آن را بر چهره خود می آورد. ۲۶ و نظیر احتمال اول را طبرسی در مجمع البیان آورده است، لیکن ظاهر مقایسه این آیه با آیه بیست و یکم سوره مبارکه نور نشان می دهد که خمار پوششی است جز جلباب. ۲۷

در مقابل نوشته این دو مفسر، قرطبی نویسد:

«جلایب، جمع جلباب و آن جامه ای است بزرگ تر از خمار، ابن عباس و ابن مسعود آورده اند که آن رداء است و گفته اند قناع است، و درست آن است که آن پوششی است که همه تن را بپوشاند.» ۲۸

محمد غوث، مؤلف نثرالمرجان نیز، از مبرّد نظیر همین تفسیر را آورده است و نویسد که آن پوششی است که همه تن را بپوشاند چون ملحفه. ۲۹
و علامه طباطبایی نویسد:

«جلایب جمع جلباب است، و آن جامه ای است که زن بر خود افکند و همه بدن او را بپوشاند، و یا آن خمار است که سر و صورت را با آن پوشند.» ۳۰

از مجموع آنچه نوشته شد، چنین دانسته می شود که تفسیر جلباب به خمار، مقنعه و یا نیم تنه تسامحی است، و تعریف درست آن همان روپوش یا روی لباسی است که سراسر اندام را فراگیرد. و نیز از امر «یدنین» دانسته می شود که جلباب پوششی بوده است جلوباز، همانند شل که بر دوش می افکنده اند و در آیه دستور داده شده است که دو طرف آن را به هم نزدیک کنند.

خِمار

خِمار بر خلاف جلباب، پوشش سر است و کاربرد آن در شعرهای جاهلی و دوره اسلامی به همین معنی است.

امرؤالقیس در وصف باران گوید:

و تری الشجراء فی ریقها کرؤس قطعت فیها خُمُر ۳۱

که شاعر در این بیت سرهای درختان را که از آب برون مانده به سرهای بریده در خمار مانده همانند کرده است.

و این بیت از حسان بن ثابت انصاری:

تظلّ جیادنا مستمطرات تلطمهنّ بالخمر النساء ۳۲

که در آن ابوسفیان و مردم مکه را سرزنش کند و گوید اسبان ما به شتاب می رفتند و زنان شما با چارقند آنها را باز می راندند.

و «تخمیر» پوشیدن سر است و یا صورت به خمار، چنان که در حدیث بخاری گذشت:

«فخمرت وجهی بجلبابی.» ۳۳

جیب

جیب، جمع آن «جیوب»، مفرد کلمه یک بار در آیه ۱۲ سوره نمل و باردیگر در آیه ۲۲ سوره قصص و جمع آن در آیه مورد بحث (۳۱ سوره نور) آمده و معنای آن گریبان است که از یقه پیراهن باز شود.

از مجموع این توضیحات و دقت در کاربردهای کلمه ها در سوره مبارکه نور، احزاب و آیه های دیگر و نیز از شعر عرب و نهج البلاغه چند نکته روشن می شود:

۱. خمار با جلباب یکی نیست؛ خمار پوشش است و جلباب پوششی است که سراسر بدن را (ظاهراً از گردن به پایین) می پوشاند.
۲. جلباب پوششی بوده است جلو باز، و زنان مسلمان مأمور شده اند دو لب آن را به یکدیگر نزدیک کنند.
۳. خمار، سرپوش دامنه دار بوده است که زنان مسلمان مأمور شده اند دامنه‌های سرپوش را تا گریبان خود بیاورند و گلو و سینه را بدان بپوشانند.

۱. پس گفت: من دوستی اسبان را به یاد پروردگارم برگزیدم، تا آن که آفتاب در پرده پنهان شد. [یادآور می شود، ترجمه آیاتی که در پاورقی آمده از استاد شهیدی نبوده است].
۲. ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ماده حجب.
۳. و میان خود و ایشان پرده ای افکند، پس ما جبرئیل را نزد او فرستادیم و چون آدمی عادی بر او نمایان شد.
۴. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۰۲/۷.
۵. و اگر از همسران پیامبر چیزی خواستید، از پس پرده بخواهید.
۶. و میان ایشان حائلی است و بر آن بلندی ها مردانی هستند.
۷. و هیچ بشری را مجال سخن گفتن خدا با او نبوده مگر با وحی یا از پس پرده...
۸. و هنگامی که قرآن خواندی میان تو و آنان که ایمان به آخرت ندارند مانعی پوشیده قرار دادیم.
۹. تمشی النسور الیه و هی لاهیة مشی العذاری علیهنّ الجلابیب
- بیت از جنوب، دختر عمرو ذی الکلب است. رجوع شود به دیوان هذلیین، قسمت سوم، صفحه ۱۲۵، چاپ المكتبة العربیة ۱۳۸۵ هـ.ق. «کلمه لاهیة» را دزی (اگر مترجم اشتباه نکرده باشد) شادی کننده تصور کرده (فرهنگ البسه مسلمانان، صفحه ۱۱۷) ولی سگری در شرح بیت گوید: لاهیة = آمنه است. چون کرکسها از مرده او بیم نداشتند با اطمینان به سوی او می رفتند.
۱۰. ابن منظور، لسان العرب؛ ابن اثیر، النهایة، جلبب.
۱۱. فیومی، المصباح المنیر، ماده جلبب.
۱۲. بیت از سروده های تأبط شراً (لسان العرب ماده جلب) در لسان العرب به جای کلمه «ریح»، «لیل» آمده است.
۱۳. ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ۴۷۰/۱.
۱۴. آرتور جفری، لغات دخیل قرآن، ۱۰۲.
۱۵. فرهنگ البسه مسلمانان، ۱۱۷.
۱۶. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۴.

۱۷. همان، نامه ۱۹.
۱۸. همان، کلمات قصار.
۱۹. همان، خطبه ۱۵۳.
۲۰. همان، خطبه ۱۸۲.
۲۱. همان، نامه ۱۰.
۲۲. همان، نامه ۶۵.
۲۳. همان، خطبه ۶۶.
۲۴. همان، خطبه ۸۷.
۲۵. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۹۳/۳.
۲۶. طوسی، التبیان، ۳۲۷/۸.
۲۷. در ذیل این کلمه توضیح بیشتری داده خواهد شد.
۲۸. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ذیل تفسیر آیه ۵۹ سوره احزاب.
۲۹. نثر المرجان، چاپ سنگی، ۴۳۵/۵.
۳۰. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۳۳۹/۱۶.
۳۱. ایلیاحوی، امرؤالقیس، ۱۲۱.
۳۲. دیوان حستان بن ثابت، دارصادر، ۸.
۳۳. بخاری، المغازی، ۱۴۹/۵.

